

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۹، شماره ۲

پاییز و زمستان ۱۳۹۷

صفحات ۴۷۳ تا ۴۹۱

مطالعه تطبیقی اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی در حقوق

ایران و امریکا

مصطفی السان*

استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

نصیبه محمودی

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

(Email: Nasibeh.mahmoodi68@yahoo.com)

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۱)

چکیده

بنابر «اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی»، اگرچه طرفین بر جهات موضوعی دعوا تسلط دارند، ولی هنگامی که خواهان دادخواست خود را تنظیم کرد، باید این موضوع را در نظر داشته باشد که تمامی آنچه را که می‌خواهد، در دادخواست تقدیمی با رعایت همه شرایط مصرحه قانونی قید نماید و خوانده نیز صرفاً در چارچوب خواسته حق دفاع دارد. پس از شروع دادرسی، ایجاد تغییرات بعدی با محدودیت‌هایی روبرو خواهد بود که در تمام مراحل دادرسی جریان خواهد داشت. هدف این اصل آن است که نشان دهد اگرچه طرفین حق دادخواهی و نیز حق دفاع آزادانه دارند، ولی بنابر ضرورت رعایت اصل احترام به حقوق دفاعی و نیز توجه به اصل سرعت و نظم در دادرسی، به‌موجب اصل تغییرناپذیری، محدود به دعوای خود هستند. این پژوهش به دنبال تبیین جایگاه این اصل در قانون آیین دادرسی مدنی ایران و قواعد آیین دادرسی مدنی فدرال امریکا، مبانی اصل و شناسایی استثناهای اجرای آن در راستای اجرای هرچه بهتر آن است.

واژگان کلیدی

تغییرناپذیری، تناظر، حق دفاع، سرعت.

مقدمه

لازمه دادرسی عادلانه، رعایت اصول و قواعدی است که در انواع دعاوی، نحوه رفتار طرفین و دادگاه را مشخص می‌کند. یکی از این اصول، اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی است که به موجب آن «...هنگامی که دادرسی آغاز می‌شود، عناصر و چارچوب آن نباید تغییر یابد؛ بنابراین نمی‌توان شخص ثالثی را جایگزین یکی از طرفین دعوی نمود یا سمت او را تغییر داد و یا موضوع دعوای اولیه را با طرح جدید تغییر داد... زیرا تقاضای رسیدگی (دادخواست) قلمرو دعوی را از نظر عناصر سازنده، اطراف، موضوع و سبب دعوی مشخص می‌نماید» (miguet, 1977, p.75). با اینکه این اصل و سایر اصول دادرسی در نظام حقوقی ایران شناسایی شده، در تحقیقات و کتب موجود بیشتر به تشریفات دادرسی توجه شده و اصول و قواعد حاکم بر آن از جمله اصل تغییرناپذیری، کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. در کتاب‌های موجود اغلب به مناسبت بحث از مواد قانونی و تفسیر آن‌ها به برخی از اصول اشاره شده است، بدون اینکه بحثی در خصوص جایگاه و مبانی آن‌ها انجام گیرد. درست است که این نقص عمدتاً ناشی از عدم اشاره قانون‌گذار به اصول آیین دادرسی است، اما با بررسی دقیق اصول حاکم، می‌توان جایگاه و محدودیت‌های موجود در خصوص آن‌ها را تبیین نمود. اهمیت اصول دادرسی از آن نظر است که این اصول، فنون سازماندهی آیین دادرسی هستند و تنها در صورت شناخت آن‌ها است که غایت دادرسی کردن یعنی دادرسی با توجه به مفهوم، عناصر، ماهیت و فایده دادرسی با کمک آیین دادرسی متناسب محقق می‌شود (محسنی، ۱۳۹۳، ص ۲۹۹).

تبیین و تشریح دلایل و مصلحت‌هایی که موجب شده است در بعضی موارد قانون‌گذار از این اصول عدول کرده، احکام جداگانه‌ای مقرر نماید، زمینه‌ساز شناخت بهتر قوانین و به تبع آن ساماندهی دعاوی و دفاعیات، جلوگیری از اطاله دادرسی به لحاظ تثبیت دعوا و منع تغییر در آن و درنهایت صیانت از حقوق طرفین دعوا خواهد شد. این پژوهش به دنبال تبیین مبانی و جایگاه اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی در قانون آیین دادرسی مدنی ایران و قواعد آیین دادرسی مدنی فدرال امریکا و شناسایی استثنایها در اجرای این اصل در راستای اجرای هرچه بهتر آن است. بر این اساس، در اینجا مبانی و فلسفه اصل یادشده، آثار آن در فرایند دادرسی و موارد استثنایی عدم اجرای اصل در حقوق ایران و قواعد فدرال آیین دادرسی مدنی امریکا بررسی می‌شود.

مبانی اصل تغییرناپذیری

اصول آیین دادرسی مدنی با فراهم آوردن مقررات کلی و عمومی، معیارهای دادرسی عادلانه را

ارائه می‌دهد. این اصول به‌عنوان اصول بنیادین دادرسی شناخته شده، نمودار مفاهیم کلی عدالت و انصاف در حل و فصل دعوای حقوقی و مبتنی بر مبانی کلی هستند که تنها با اجرای آن‌هاست که دستیابی به اهداف دادرسی محقق خواهد شد (غمامی و محسنی، ۱۳۹۰، ص ۱۵). این ویژگی‌های ممتاز، کلی، ارزش‌گذار، سازمان‌دهنده و راهنمای اصولی است که به‌نظر می‌تواند روح نظم و عدالت و انصاف را به کالبد دادرسی بدمد (محسنی، ۱۳۹۳، ص ۸۴). به این ترتیب، هدف از اجرای اصول دادرسی به‌طور عام، و اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی به‌طور خاص، رسیدگی عادلانه به دعوای است. از آنجا که رسیدگی عادلانه به هر دعوایی بدون در نظر داشتن حقوق دفاعی یکسان برای طرفین دعوا و رسیدگی سریع به دعوای امکان‌پذیر نیست، اصول و قوانینی برای دستیابی به این اهداف وضع می‌شود. آنچه در ماده یک قانون آیین دادرسی مدنی فدرال امریکا مقرر شده و به‌موجب آن هدف از وضع قواعد را «تضمین عدالت، سرعت و احقاق حق به‌طور کم‌هزینه» نام برده است، گویای اهداف دادرسی مدنی است. اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی از این قضیه مستثنی نیست و اجرای آن بر پایه اصل احترام به حق دفاع و تضمین حقوق خواننده و حل و فصل سریع اختلافات توجیه می‌شود. در ادامه مبانی این اصل تبیین می‌گردد:

۱. احترام به حق دفاع و تضمین حقوق دفاعی خواننده

دعوای حقوقی با مراجعه شخص به دادگاه و ادعای حقی از طرف او به جهاتی از جهات قانونی علیه طرف مقابل آغاز می‌شود. از آنجا که دعوای حقوقی با طرح دادخواست از سوی خواهان شروع می‌شود، بدیهی است که عناصر سه‌گانه دعوا از سوی او تعیین می‌گردد و این آغاز تسلط وی بر جهات و موضوعات دعوا است؛ پس به آن نحو که ابتکار عمل در آغاز نمودن رسیدگی مدنی اصولاً در اختیار طرفین است، بیان موضوعات و وقایع نزد قاضی نیز در اختیار و تسلط اصحاب دعوای مدنی است (محسنی، ۱۳۹۳، ص ۱۵۷). این همان اصل راهبردی آیین دادرسی مدنی است که در زیرمجموعه اصول مربوط به نقش طرفین دعوا و دادرسی از سوی حقوق‌دانان بررسی می‌شود و با نام اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا شناخته شده است (پورطهماسبی فرد و محسنی، ۱۳۸۴، ص ۵۴).

آنچه در ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی بیان شده است و خواهان را به تنظیم دادخواست وفق ماده یادشده مکلف می‌کند، در واقع اختیاری است برای او به‌منظور تعیین عناصر دعوا. حال که خواهان برای تعیین عناصر دعوا تسلط دارد، پرسش این است که محدوده این تسلط تا کجا است؟ آیا خواهان می‌تواند در تمامی مراحل دادرسی این حاکمیت را اعمال کند؟ در مقام پاسخ به پرسش‌های یادشده باید گفت اگر اصل تسلط خواهان در تمامی مراحل

دادرسی جریان یابد با سایر اصول از جمله اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی که ضامن حفظ حقوق دفاعی طرف مقابل است تراحم پیدا خواهد کرد؛ لذا در اینجا و همچنین هرجایی که اصول با یکدیگر در تراحم قرار می‌گیرند، باید دست به تعادل و تراجیح زد و اصلی را ترجیح داد که داری وزن بیشتری است (محسنی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۹). باید توجه داشت که حق دفاع از چنان اعتباری برخوردار است که عملاً آن را در حالت غیرقابل عدول قرار می‌دهد؛ بنابراین در تراحم اصول یادشده اصل تغییرناپذیری باید ترجیح داده شود، چراکه تضمین حقوق دفاعی خواننده زمانی ممکن می‌شود که خواهان در زمان مناسب به نحو روشن، جهات موضوعی که ادعاهای خود را بر آن استوار ساخته و نیز دلایل خود را به طرف دیگر اطلاع دهد تا وی بتواند نسبت به تدارک دفاع اقدام نماید. حداقل حقوق خواننده هر دعوا در دادرسی مدنی آن است که از طرح دعوا علیه خود آگاه شود. بدیهی است که در خصوص خواننده این اطلاع باید شامل عناصر موضوعی و عناصر حکمی مطرح شده در دادخواست اولیه باشد و تنها با درپیش گرفتن چنین فرایندی است که امکان اجرای اصل تناظر در دادرسی فراهم می‌آید، چراکه بر اساس این اصل، اتخاذ هیچ تصمیمی علیه شخص ممکن نخواهد بود؛ مگر آنکه امکان اطلاع از آن و دفاع از خود به وی داده شده باشد (Couchez, Langlade et lebeau, 1998, p.193).

سازوکاری که در حقوق امریکا پیش‌بینی و از آن با عنوان «افشای پیش از محاکمه» یاد شده، تلاشی در راستای حفظ حقوق دفاعی طرفین دعوا است؛ سازوکاری که زمینه‌ساز اجرای اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی است. افشای پیش از محاکمه مرحله‌ای است مقدماتی پیش از شروع دادرسی در دادگاه که اطلاع کامل هریک از طرفین نسبت به ادله طرف مقابل را تضمین می‌کند. افشای مقدماتی ادله، دو نتیجه در پی دارد؛ اول آنکه پیش از شروع دادرسی، طرف دعوا وسیله‌ای برای دسترسی به عناصر مربوط در اختیار دارد و بر آن اساس می‌تواند دفاع مؤثری در برابر ادعاهای طرف مقابل تدارک ببیند و دوم اینکه در دام ادله‌ای نخواهد افتاد که فرصتی برای مناقشه در خصوص آن‌ها نداشته باشد (Emson, 2004, p.377). اگر خواهان به‌طور معقول بتواند پیش‌بینی کند که نوع خاصی از دلیل که از ابتدا در دسترس بوده برای اثبات ادعای او مناسب است، باید به دلیل یادشده استناد نماید و نمی‌تواند پس از طرح ادعای خود برای جبران نقایص به آن دلیل استناد کند (Keane, 1989, p.95). تکلیف به افشای دلایل مؤثر و عدم امکان جبران نقایص آن، تکلیفی مشابه با تکلیف مقرر در بند ۶ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی ایران است. همان‌گونه که در حقوق ایران، خواهان مکلف است ادله خود را در دادخواست تنظیمی ذکر نماید، بنابر سازوکار یادشده امکان تکمیل ادله پس از طرح دعوا وجود ندارد. از آنجا که اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی شامل ادله، یعنی عدم امکان تغییر یا اضافه نمودن ادله نیز می‌باشد، راه‌حل پیش‌گفته جلوه‌ای از رعایت اصل تغییرناپذیری است.

۲. حل و فصل سریع اختلافات

یکی از معیارهای جریان بهینه که کیفیت دادرسی نامیده می‌شود، رسیدگی به دعوای مطروحه در مدت معقول و متعارف است (افشارنیا و مبین، ۱۳۸۹، ص ۱۵). رسیدگی به دعوا در مدت معقول و متعارف که با عنوان اصل سرعت نیز شناخته می‌شود، مستلزم رعایت محدودیت‌های دادرسی از جمله اصل تغییرناپذیری است. محدودیت دادرسی در رسیدگی به دعوای حقوقی در حدود خواسته مندرج در دادخواست و صرفاً در روابط میان خواهان به طرفیت خوانده یا خواندگانی که طرف دعوا قرار گرفته و به موجب سبب یا اسبابی که بر اساس آن خود را محق می‌دانند، اولین و چه بسا مهم‌ترین تضمین اصل سرعت باشد. اگر بنابر این باشد که خواهان در هر مرحله‌ای توان افزودن بر خواسته، تغییر اسباب و خلاصه‌توان تغییر عناصر دعوا را داشته باشد و اگر خوانده در طرح دفاعیات خود به دادخواست تقدیمی خواهان محدود نباشد و این امکان برای وی متصور باشد که بدون توجه به خواسته، هر دفاعی را مطرح نماید، بدیهی است که رسیدگی به دعوا اگر تا ابد ادامه نیابد، زمانی طولانی ادامه خواهد یافت؛ امری که در نهایت موجب سلب اعتماد از دستگاه عدالت مدنی خواهد شد. به لحاظ همین مصلحت‌ها است که قاعده یک قواعد آیین دادرسی فدرال امریکا یکی از اهداف وضع و اجرای آن را رسیدگی سریع به دعوای دانسته است.

آثار اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی

۱. اثر اصل در خصوص طرفین دعوا

با ثبت دادخواست، مگر در موارد استثنا که در قانون آیین دادرسی پیش‌بینی شده است، خواهان امکان تغییر عناصر دعوا را نخواهد داشت. خوانده نیز در محدوده دادخواست تقدیمی، توان دفاع خواهد داشت و امکان طرح ادعا یا دفاعیات غیرمرتبط از بین خواهد رفت. حفظ ارتباط میان ادعا و دفاع یکی از آثار اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی و لازمه استمرار سالم جریان دادرسی است. مقصود از ضرورت ارتباط میان ادعا و دفاع این است که خوانده یا خواهان اصلی در مقام دفاع از دعوا یا دعوای متقابل، نمی‌تواند موضوعی را که به دادرسی خاص مطروحه مربوط نمی‌شود، مطرح سازد؛ لذا طرح ادعاها یا دفاعیات بی‌ربط بر فرضی که منجز، جزمی و مشروع باشد، می‌تواند در قالب دادخواستی جداگانه به عمل آید و دادگاه حق یا تکلیفی در استماع آن ندارد. هر دلیلی که برای اثبات یا دفاع از ادعا ارائه می‌شود، بنابر اصل ضرورت ارتباط میان ادعا و دفاع، باید «درخور یا به تعبیر بهتر، مؤثر در مقام باشد که بدان اصل مؤثر در مقام بودن یا درخور موضوع بودن دلایل تا ترتیب تحقیقی می‌گویند» (پورطهماسبی فرد و

محسنی، ۱۳۸۴، ص ۷۴). اصل یادشده در هر دعوا به طور خاص مطرح می‌شود و هدف از آن ساماندهی ادعا و دفاع و جهت‌دهی دادرسی به سوی هدف مشخص و نتیجه آن جلوگیری از اتلاف وقت دادگاه و طرفین و صیانت از حق ادعا و دفاع ایشان است. با تشخیص محدوده ادعا از طریق مراجعه به دادخواست خواهان و حقوق اعمال‌شده از سوی وی یا خواننده که در صورت جلسه نخست دادرسی منعکس است، به خوبی می‌توان محدوده دفاع را نیز مشخص ساخت و از بسیاری از مشکلات و ابهامات دادرسی جلوگیری کرد.

۲. اثر اصل در خصوص دادرسی

افزون بر اصحاب دعوا که تحت تأثیر اصل تغییرناپذیری هستند، دادرسان نیز فقط به آنچه در دادخواست مطرح شده یا پس از اولین جلسه دادرسی تثبیت شده، محدودند. آنچه در ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده و به لزوم رعایت مواردی در دادنامه اصداری اشاره می‌کند، خود جلوه‌ای از اصل تغییرناپذیری است. بنابر بندهای ۲، ۳ و ۴ این ماده، دادرس مکلف است به مشخصات اصحاب دعوا، موضوع دعوا و درخواست طرفین و جهات و دلایل و مستندات آن‌ها اشاره کند. افزون بر این، ماده ۴۲۶ که دلالت بر قابلیت اعاده دادرسی نسبت به رأی دارد که موضوع آن مورد ادعای خواهان نبوده یا حکمی که بیشتر از خواسته خواهان صادر شده، بیانگر شمول این اصل نسبت به دادرس است.

اگرچه اصل تغییرناپذیری نسبت به دادرس نیز اجرا می‌شود، اما این اصل «... منافاتی با اختیار تحقیقی و تشخیصی دادگاه ندارد؛ از این رو دادرس می‌تواند برای رسیدگی دقیق و آگاهی از موضوع دعوا ابتکار به خرج دهد. او می‌تواند هر زمان که بخواهد طرفین دادرسی را برای ادای توضیحات به دادگاه فراخواند و از ایشان ادای توضیح بخواهد» (غمامی و محسنی، ۱۳۹۰، ص ۱۷۳). نکته دیگر در خصوص اثر اصل نسبت به دادرس این است که اگرچه تعیین سبب حکمی به اصحاب دعوا مربوط نمی‌شود و وظیفه دادگاه است، اما هرگاه تغییر خواسته یا تغییر سبب در قانون پذیرفته شده باشد، همانند اختیاراتی که در مواد ۹۸ و ۳۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی برای خواهان در نظر گرفته شده است، باید در همان محدوده تغییر اسباب موضوعی و به تناسب آن، تغییر اسباب حکمی را پذیرفت. به عبارت دیگر، سبب حکمی از سبب موضوعی تبعیت می‌کند، چراکه دادگاه مکلف است قانون مناسب را برای اعمال بر قضیه مورد اختلاف بیابد (السان، ۱۳۹۴، ص ۴).

جایگاه اصل تغییرناپذیری

اصول دادرسی به عنوان «ایده‌ای که مجموعه‌ای از مواد قانونی حول آن شکل می‌گیرد» (ژان بولانژه، ۱۳۷۶، ص ۷۳)، از آنجا که از ویژگی «کلیت» برخوردار است، در میان قواعد حقوقی مصداق‌های متعددی دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۱، ص ۶۲۸). اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی نیز از این قاعده مستثنی نیست. با وجود آنکه در حقوق ایران و بسیاری از کشورهای دیگر به صراحت از آن نام برده نشده است، ولی با بررسی قوانین دادرسی مدنی می‌توان نشانه‌های اجرای این اصل و آثار آن را مشاهده کرد. ابتدا جایگاه اصل در حقوق ایران و سپس در قواعد آیین دادرسی فدرال امریکا بررسی خواهد شد:

جایگاه اصل در حقوق ایران

گفته شد آنچه در ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده و هرگونه تغییر را منوط به رعایت شرایط مندرج در آن نموده، تلاشی برای حفظ و اجرای اصل تغییرناپذیری است. اما همین ماده و ماده ۳۶۲ در خصوص تغییراتی که در مرحله تجدیدنظر ممکن است، استثناهای اجرای اصل هستند. استثناهای پیش‌بینی شده در ادامه بررسی می‌شود:

تغییر موضوع دعوا

بنابر اصل تغییرناپذیری، خواهان باید در دادخواست تقدیمی خواسته را به صراحت بیان دارد و این درحالی است که بنابر ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی، تغییر خواسته اعم از کاهش یا افزایش به صورت یک استثنا پذیرفته شده است؛ به این معنا که هر جا در امکان یا عدم امکان افزایش خواسته یا تغییر خواسته بدون طرح دعوای مستقل تردید شود، اصل بر عدم امکان آن است. به این ترتیب، برخلاف آنچه برخی از حقوق‌دانان اظهار داشته و دعوای طاری را در زمره استثناها برشمرده‌اند (غمامی و محسنی، ۱۳۹۴، ص ۱۵۴)، دعوای طاری استثنایی بر اصل تغییرناپذیری نیست؛ چراکه اگر دعوایی با تقدیم دادخواست آغاز شود، حتی اگر عنوان دعوای طاری داشته باشد، اساساً خود دعوای مستقلی است که فقط به لحاظ جلوگیری از اطاله دادرسی و تصمیم‌گیری‌های مغایر با هم به صورت توأمان رسیدگی می‌شود؛ حال آنکه آنچه در ماده ۹۸ پیش‌بینی شده تغییراتی است که بدون تقدیم دادخواست پذیرفته می‌شود. کفایت وجود یکی از دو شرط «مرتبط» یا «هم‌منشأ بودن» برای پذیرش دعوا به عنوان دعوای طاری و ضرورت وجود هر دو شرط «مربوط بودن» و «هم‌منشأ بودن» به منظور پذیرش تغییرات موضوع ماده ۹۸ نشانگر تفاوت مبنایی مواد ۱۷ و ۹۸ است.

ضرورت وجود شرایط مندرج در ماده ۹۸ در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۷۰۰۸۸۷ صادره از شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران مورد توجه قرار گرفته است. در این پرونده، خواهان دادخواستی به خواسته صدور حکم محکومیت خوانده به مبلغ پنجاه و یک میلیون ریال به عنوان ضرر و زیان ناشی از جرم مطرح می‌نماید. خواهان در جلسه اول دادرسی خواسته خود را منجزاً مطالبه وجه التزام مقرر در دو قرارداد میان خود و خوانده به ازای هر روز تأخیر در انجام تعهد دو میلیون ریال بیان کرده و خواسته خویش را نسبت به مبلغ مقرر در دادخواست، افزایش داده است. دادگاه «...نظر به مستندات تقدیمی خواهان و اینکه ادعای ایشان مصون از ایراد و دفاع خوانده مانده است و نظر به اینکه خواسته خواهان مبنی بر محکومیت خوانده به پرداخت وجه التزام تا زمان اجرای حکم (یوم الاداء) به لحاظ عدم استقرار دین، فاقد وجهت قانونی است و با پذیرش افزایش خواسته از سوی خواهان، خواسته ایشان را مبنی بر محکومیت خوانده به پرداخت وجه التزام تا اولین جلسه دادرسی موجه تشخیص و خوانده را... به پرداخت یک میلیارد و هفتصد و شصت میلیون ریال به عنوان اصل خواسته در حق خواهان محکوم می‌نماید». نسبت به دادنامه صادره تجدیدنظرخواهی به عمل می‌آید. قضات دادگاه تجدیدنظر با این استدلال که «... شرط پذیرش تغییر خواسته موضوع ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی مربوط بودن خواسته جدید با دعوی طرح شده سابق و داشتن منشأ واحد می‌باشد و نمی‌توان مطالبه وجه التزام را که ناشی از قرارداد می‌باشد با مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم که منشأ آن فعل مجرمانه می‌باشد مرتبط و دارای منشأ واحد تلقی نمود...»، ضمن نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته قرار ردّ دعوی نخستین تجدیدنظرخوانده را صادر می‌کنند.

امکان تغییر خواسته علاوه بر ماده ۹۸ در ماده ۳۶۲ نیز پیش‌بینی شده است؛ هر چند قانون‌گذار چنین تغییری را ادعای جدید نمی‌داند. بنابر بند ۱ و ۳ این ماده، در مرحله تجدیدنظر، مجوز تغییر خواسته از عین مال به قیمت و تغییر عنوان خواسته از اجرت‌المثل به اجرت‌المسمی و برعکس صادر شده است؛ اگرچه بند ۳ تغییر خواسته صرف نیست و تغییر سبب دعوا نیز شمرده می‌شود.

تغییر جهات دعوا

بنابر ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی، خواهان باید تعهدات و جهاتی که به موجب آن خود را محق می‌داند در دادخواست بیان دارد و به موجب ماده ۲۹۶ نیز قاضی مکلف است در رأی صادره به این تعهدات و جهات اشاره نماید. منظور از تعهدات و جهات، اعمال یا وقایع حقوقی یا مواد قانونی است که خواهان به موجب آن، خود را صاحب حقی می‌داند که از طرف خوانده مورد انکار یا تضییع یا تعرض قرار گرفته است (شمس، ۱۳۸۹، ص ۴۶). با وجود مواد یادشده، گاه

قانون گذار تغییر جهت (سبب) دعوا را پذیرفته است. آنچه در بند ۳ ماده ۳۶۲ آمده و تغییر عنوان خواسته از اجرت‌المثل به اجرت‌المسمی و برعکس را پذیرفته است، تغییر خواسته به صورت صرف نیست؛ چراکه چنین اقدامی به منزله تغییر سبب دعوا و تغییر رابطه حقوقی از عمل حقوقی به واقعه حقوقی است. به علاوه آنچه در ماده ۹۸ به عنوان تغییر نحوه دعوا پیش بینی شده، در واقع تغییر سبب دعوا است (مولودی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۷). برای مثال اگر زوجه در دعوی طلاق مطروحه سبب را عسر و حرج قید کرده باشد، می‌تواند در اولین جلسه دادرسی سبب طلاق را به تحقق یکی از شروط ضمن عقد (برای نمونه، اعتیاد یا ازدواج مجدد همسر) تغییر دهد یا اینکه می‌تواند برای اطمینان از صدور حکم به فسخ قرارداد، جهات دیگری را نیز اضافه نماید (هرمزی، ۱۳۹۲، ص ۲۶).

تغییر نحوه دعوا و افزایش جهت در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۸۲۰۰۶۰ صادره از شعبه ۲۲ دیوان عالی کشور مورد توجه قرار گرفته است. به موجب پرونده مربوطه، خواهان دادخواست فسخ نکاح را به دادگستری شهرستان قم تقدیم نموده و اظهار داشته است که بعد از عقد دائم معلوم شده که زوج هنگام عقد همسر دیگری داشته و با توجه به اینکه حسب سند نکاحیه به مجرد خوانده تصریح شده، لذا از مصادیق بارز تدلیس در نکاح است. در جلسه رسیدگی، خواهان در توضیح خواسته خود بیان داشته است که علاوه بر دلیل یادشده در دادخواست با توجه به تدلیس زوج در خصوص شغل، تقاضای اعلام فسخ نکاح را دارد. دادگاه بدوی با این استدلال که دلیل یادشده در جلسه اول دادرسی (تدلیس در خصوص شغل) در متن دادخواست نیامده و بعداً اضافه شده، رأی به رد دعوا داده است. شعبه پنجم دادگاه تجدیدنظر استان قم برابر دادنامه شماره ۵۳۴ مورخ ۲۵ شهریور ۹۱، دادنامه تجدیدنظر خواسته را تأیید نموده که مورد فرجام‌خواهی زوجه قرار گرفته است.

شعبه ۲۲ دیوان عالی کشور اعلام نمود: «دادنامه فرجام‌خواسته مخدوش است، زیرا زوجه در دادخواست و در جلسه اول دادرسی بر اساس ماده ۹۸ خواسته را فسخ نکاح به دلیل تحقق تدلیس در ازدواج عنوان نموده است. با توجه به اقرار [زوج]... به کارگر بودن و اینکه اگر زوجه مطلع بود که وی... کارگر ساختمانی است با وی ازدواج نمی‌نمود... تدلیس زوج محرز است... علی‌هذا رأی فرجام‌خواسته نقض و رسیدگی به شعبه دیگر محول می‌شود...».

ارائه استثنایی دلیل

به موجب بند ۶ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی مدعی باید تمام ادله و وسایلی را که برای اثبات ادعای خود دارد از اسناد و نوشته‌ها و اطلاع مطلعین و... در دادخواست بنویسد. نگارش ادله به این علت ضروری است که با ابلاغ آن، خوانده بتواند دفاع در برابر آن را تدارک دیده، از

حق خود بهره‌مند شود. بنابر ماده ۹۷ قانون یادشده، پذیرش ادله از خواهان پس از تقدیم دادخواست، منحصر به ادله‌ای است که استناد به آن در پاسخ به دفاع خواننده ضروری است (شمس، ۱۳۸۹، ص ۵۱). به‌منظور پیشگیری از اطالۀ دادرسی و در راستای تفسیر مضیق استثنای اصل تغییرناپذیری دعوا، اقامۀ دلیل از سوی خواننده فقط در جلسه نخست دادرسی و اقامۀ ادله دفاعی از سوی خواهان منحصراً در راستای دعوای مطروحه و ادله خوانده و نیز تنها در مهلت متعارفی که دادگاه معین می‌کند، مقدور خواهد بود. دلیل جدید از خواننده فقط در صورتی پذیرفته می‌شود که در خصوص دعوای مطروحه در راستای رد، انکار یا اثبات خلاف آن باشد؛ بنابراین، اقتضا دارد که هیچ دلیل نامربوطی از هیچ‌یک از طرفین دعوا پذیرفته نشود.

پذیرش ادله جدید در مرحله تجدیدنظر در صورتی که در اثبات دعوای مطروحه مرحله نخستین باشد، استثنایی دیگر بر اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی است؛ به این ترتیب که اگر دلیلی در مرحله نخستین مورد استناد قرار گرفته باشد، ولی دادگاه نخستین به دلیل ارائه نشدن در موعد مقرر (در خصوص خواهان در دادخواست و درباره خوانده تا پایان اولین جلسه دادرسی)، آن را مورد توجه قرار نداده باشد، چنین دلیلی در مرحله تجدیدنظر، قابلیت استناد و ارائه دارد. اینکه دادگاه تجدیدنظر می‌تواند دلیل جدید را بپذیرد، بر این مبنا قابل تحلیل است که در فاصله مرحله بدوی و تجدیدنظر، امکان دارد برخی از حقایق دعوا تغییر یابد. از سوی دیگر، مرحله تجدیدنظر، دومین و آخرین مرحله‌ای است که اصحاب دعوا برای رسیدگی ماهوی به دعوای خویش و دادگاه تجدیدنظر برای اصلاح اشتباهات بدوی در اختیار دارند؛ از این رو، اجرای سخت‌گیرانه اصل تغییرناپذیری با وجود قاعده اعتبار امر قضاوت‌شده می‌تواند محکوم‌علیه را از حق دفاعی که منطقاً باید بتواند آن را تا ختم رسیدگی ماهوی در دادگاه تجدیدنظر اعمال کند برای همیشه محروم سازد (Baganina, 2008, p.2). همان‌طور که ارائه دلیل جدید از جانب تجدیدنظر خواه در مرحله تجدیدنظر پذیرفته شده است، تجدیدنظر خوانده نیز می‌تواند در برابر ادله، دفاعیات لازم را ارائه نماید و تنها در این صورت است که حق دفاع وی رعایت شده است.

جایگاه اصل در قواعد آیین دادرسی مدنی فدرال امریکا

در نظام حقوقی فدرال امریکا اصل بر دادخواهی اجمالی است؛ به این معنا که خواهان می‌تواند هنگام طرح دعوا ادله خود را به صورت مختصر بیان دارد تا پس از فرا خواندن طرف دیگر به فرایند دادرسی، نسبت به تکمیل ادله اقدام گردد؛ به عبارت دیگر در این سیستم عملاً کشف دلیل برعهده دادرس قرار می‌گیرد و درنهایت دادرس ممکن است به ادله‌ای استناد کند که مورد استناد خواهان نبوده است. این سیستم برخلاف حقوق ایران است که به موجب آن خواهان باید تمامی ادله استنادی خود را در دادخواست تقدیمی بیان کند و اگر در دادخواست

به دلیلی استناد نکرده باشد، در فرایند دادرسی امکان استناد به آن را ندارد. در سال‌های اخیر تلاش‌هایی برای اصلاح این سیستم صورت گرفته است و برخی محاکم معتقدند که خواهان باید تمامی ادله خود را در دادخواست مطرح نماید. این فرایند درنهایت می‌تواند به پذیرش اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی منجر شود، چراکه اگر رویه‌های جدید مورد پذیرش قرار گیرند، محاکم مکلف خواهند بود در محدوده ادله استنادی رسیدگی نمایند و دیگر نخواهند توانست به دنبال کشف دلیل باشند. در ادامه، نظام دادخواهی اجمالی و رویه‌های موجود بررسی می‌شود.

پذیرش سیستم دادخواهی اجمالی

دیدگاه عمومی این است که نظام دادرسی مدنی ایالات متحده آمریکا بنابر بند «ب» قاعده ۸ قواعد آیین دادرسی مدنی فدرال مبتنی بر «دادخواهی اجمالی» (Notice pleading) است. این مقرر به خواهان اجازه می‌دهد که ابتدا دعوای خود را بدون طرح تمامی ادله بیان دارد تا پس از اخطار به خواننده، وی مجبور به افشای دلایل خود شود. در واقع یکی از اهداف آیین دادرسی مدنی فدرال که در سال ۱۹۳۸ م تصویب شد، متعادل کردن «دادخواهی قانونی» (Code pleading) بود؛ به نحوی که در سیستم جدید دعوای بر کشف دلیل (Discovery) تمرکز پیدا کرد. به این ترتیب، بنابر قواعد فدرال همین که خواهان بیان مختصری از اسباب دعوا ارائه نماید، کفایت می‌کند و اطلاعات بیشتر در خصوص اسباب و ادله در فرایند کشف به دست می‌آید. افشا و کشف دلیل در فرایند دادرسی آمریکا به این معنا است که طرفین دعوای از دادگاه می‌خواهند برای گردآوری اطلاعات برای دادرسی اقدام کند (Hubbard, 2013, p.43).

در عین حال که پس از سال ۱۹۳۸ م نظام دادخواهی اجمالی شکل غالب دادخواهی قرار گرفت، سیستم دادخواهی قانونی به طور کامل حذف نشد. آیین دادرسی فدرال هنوز هم مقرر داشته است که در برخی دادخواهی‌ها، حقایق باید به طور کامل بیان شود. دادرسی‌های خاص در قاعده نهم قواعد فدرال پیش‌بینی شده‌اند. به موجب این قاعده، هنگام طرح دعوای فریب (Fraud) یا اشتباه (Mistake)، خواهان باید اوضاع و احوالی را که مشتمل بر فریب یا اشتباه است (سوءنیت، قصد، علم و سایر شرایط) به طور خاص تشریح نماید. هدف از این مقرر این است که مانع سوءاستفاده اشخاص از فرایند دادرسی برای بدنام کردن سایر افراد بدون بیان ادله و اشاره به حقایق شود. در خصوص «شرط مقدماتی» (condition precedent)، در صورتی که تحقق شرط انکار شود، خواهان باید به طور خاص تحقق آن را اثبات نماید. منظور از شرط مقدماتی، رویداد یا وضعیتی است که پیش از آنکه چیز دیگری رخ دهد، مورد نیاز است (Janssen, 2014, p.117). برای مثال، اگر در وصیت‌نامه شرط سنی برای موصی‌له پیش‌بینی شده یا اینکه

تحقق صفاتی برای وی شرط شده باشد، باید خواهان قبل از طرح دعوا برای در اختیار گرفتن موصی به، اثبات نماید که شرط سنی یا سایر صفات محقق شده است. در دادخواهی اقامه شده در خصوص اسناد رسمی یا آرای صادره از مراجع قضایی یا شبه قضایی داخلی و خارجی، صرف پیوست نمودن آن‌ها کفایت می‌کند؛ بدون اینکه نیاز به اثبات صدور آن از مرجع واجد صلاحیت باشد. اگر ادعا بر ورود خسارت در زمان و مکان خاص باشد یا اینکه خواهان ادعای ورود خسارات ویژه داشته باشد (خساراتی که مستقیماً ناشی از حادثه است؛ برای مثال خسارت ویژه اشاره دارد به خسارت از دست دادن درآمد، هزینه‌های درمان، هزینه‌های تعمیر خودروی آسیب‌دیده و ...) خواهان باید به‌طور تفصیلی در خصوص آن توضیح دهد.

در نظام دادخواهی اجمالی، اجازه خواهان برای اعمال تغییرات در دادخواست تقدیمی به دادگاه با رعایت شرایط مقرر قانونی به رسمیت شناخته شده است. بنابر قاعده ۱۵ از قواعد فدرال آیین دادرسی امریکا، زمانی نیاز به تغییر مطرح می‌شود که خواهان دچار اشتباهی سهوی در تنظیم دادخواست می‌شود یا اینکه بعداً اطلاعات جدیدی در خصوص موضوع کسب می‌کند (تغییر در دادخواست) و یا اینکه می‌خواهد با افزودن ادعای جدید یا فرد جدیدی به‌عنوان خواننده، دادخواست را تکمیل نماید (تکمیل دادخواست). آنچه در قاعده ۱۵ قواعد فدرال پیش‌بینی شده، در دو بخش قابل بررسی است.

امکان تغییر در دادخواست

بنابر آنچه در قسمت‌های «الف» و «ب» قاعده ۱۵ قواعد فدرال امریکا آمده، امکان اعمال تغییرات پیش‌بینی شده است. این تغییرات منوط به رعایت شرایطی است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود:

قسمت «الف» قاعده ۱۵ مشخص می‌کند که چه زمانی و چگونه خواهان می‌تواند دادخواست را پیش از شروع دادرسی تغییر دهد. خواهان می‌تواند یک بار دادخواست را بدون اجازه دادگاه یا طرف دیگر تغییر دهد، به شرطی که این تغییر ظرف مدت ۲۱ روز از تاریخ طرح آن باشد. در مواردی که دادخواست واکنشی^۱ ارسال می‌شود تا ۲۱ روز پس از ابلاغ آن می‌باید تغییرات اعمال گردد. در صورتی که اصلاح و تغییر به این نحو میسر نشود، خواهان فقط در صورت موافقت کتبی طرف دعوا یا اجازه دادگاه می‌تواند نسبت به اصلاح دادخواست اقدام نماید. محکمه نیز باید بنابر مقتضیات عدالت این اجازه را صادر نماید. قسمت «ب» قاعده ۱۵

۱. پاسخ کتبی خواننده به ادعاهای مطروحه خواهان در دادخواست بدوی که به‌موجب آن، خواننده تمام یا بخشی از ادعاهای خواهان را انکار یا تصدیق می‌کند یا اینکه به‌موجب آن دعوی تقابل را طرح می‌نماید.

به طرفین اجازه می‌دهد که دادخواست را طی دادرسی یا پس از آن اصلاح نمایند. این بند در دو حالت قابل بررسی است: هنگامی که طرف دیگر دعوا اجازه اصلاحیه زدن به دادخواست را نمی‌دهد و مدعی است که ادله جدید (تغییرات) با خواسته مطروحه در دادخواست مرتبط نیست. در این صورت دادگاه باید اجازه تغییر بدهد، به شرطی که مشخص شود تغییرات به آشکار شدن ماهیت امر کمک می‌کند و طرف معترض به تغییرات نتواند ثابت نماید که تغییرات درخواست شده باعث ورود زیان به وی می‌شود. برای جلوگیری از تضییع حق خواننده، دادگاه می‌تواند اعلام تنفس نماید تا طرف معارض، آمادگی دفاع در برابر ادله جدید را پیدا کند. در فرضی که خواننده با اعمال تغییرات به صورت صریح یا ضمنی موافقت می‌کند، محکمه و طرفین فرض می‌کنند که انگار تغییرات از ابتدای طرح دعوا وجود داشته است (Stempel, 2013, p.444).

قسمت «ج» قاعده ۱۵ چگونگی تأثیر تغییرات در گذشته در فرض انقضای مرور زمان ۲۱ روزه را مشخص می‌کند. این قسمت از قاعده بیان می‌کند که اثر تغییرات در فرض سپری شدن مرور زمان در سه حالت به زمان طرح دادخواست اولیه بر می‌گردد. اولین مورد، زمانی است که قانون ماهوی مرتبط با مرور زمان، تأثیر تغییرات در گذشته را بپذیرد. اگر قانون ایالتی که متضمن مرور زمان است مساعدتر از بندهای سه‌گانه بند «ج» قاعده ۱۵ باشد، آن قانون ایالتی برای اصلاح دادخواست و اعمال تأثیر تغییرات در گذشته به کار گرفته می‌شود. دوم اینکه اصلاحیه متضمن ادعا یا دفاعی باشد که ناشی از عمل، معامله یا رخدادی است که با دادخواست اولیه هم‌منشأ است و سومین مورد، زمانی است که تغییرات موجب تغییر طرف دعوا می‌شود که در این صورت می‌بایست برای اعمال تأثیر تغییرات در گذشته شروط زیر رعایت شده باشد:

الف) ادعای جدید باید ناشی از عمل، معامله یا رخدادی باشد که خود هم‌منشأ با دادخواست نخستین است.

ب) در صورت وارد کردن شخص جدید به دعوا، او باید به موجب خطاریه از اقامه دعوا علیه خود و اینکه خواننده دعوا قرار گرفته است، آگاه گردد تا به دلیل نداشتن فرصت دفاع متحمل زیان نشود (قاعده ۱۵ از قواعد فدرال آیین دادرسی).

امکان تکمیل دادخواست

قسمت «د» قاعده ۱۵ در خصوص تکمیل دادخواست و چگونگی اضافه کردن خواسته جدیدی که پس از طرح دعوا اتفاق افتاده است، توضیح می‌دهد. فرق مهم این قسمت با سایر قسمت‌ها در این است که آنچه در قسمت‌های پیشین بیان شد همگی مربوط به بحث اصلاح در

دادخواست بود. دادخواست اصلاحی به خواهان اجازه می‌دهد که ادعا یا فرد جدیدی را وارد دادرسی نماید؛ بر این اساس که پیش از تنظیم دادخواست موجبات طرح یا ورود آن‌ها وجود داشته است، اما دادخواست تکمیلی اجازه می‌دهد ادعای جدید اضافه یا فرد جدید وارد دادرسی شود؛ درحالی که موجبات ورود یا طرح آن پس از طرح دادخواست اولیه به وجود آمده است. دادگاه باید با رعایت انصاف و ارسال اخطاریه به طرف در صورتی که ادعای جدید ناشی از دادخواست اولیه باشد، دادخواست تکمیلی را بپذیرد (Stempel, 2013, p.457).

شایان ذکر است، اصلاح خواسته در ماده ۴۹ قانون «تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری» ایران نیز پیش‌بینی شده است؛ با این شرط که پذیرش تغییر در صورت ارسال دادخواست و ضامم آن برای طرف شکایت، مشروط بر این است که به تشخیص شعبه، ماهیت خواسته تغییر نکرده باشد و شعبه بتواند بدون نیاز به ارسال دوباره دادخواست، بر اساس دادخواست اصلاح‌شده رأی صادر نماید.

تلاش در راستای تغییر دادرسی اجمالی

فرایند طولانی و پرهزینه‌ای که نظام دادخواهی اجمالی با ادعاهای مبهم و غیرقطعی به وجود آورد، باعث شد که دادگاه عالی ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۷م در پرونده «تومبلی (Twombly) علیه شرکت بل آتلانتیک (Bell Atlantic Corp)» و سپس در سال ۲۰۰۹م در پرونده «اقبال (Iqbal) علیه اشکروت (Ashcroft)» استاندارد جدیدی در خصوص قابلیت استماع دعاوی وضع نماید.

در پرونده «تومبلی علیه شرکت بل آتلانتیک»، ویلیام تومبلی و لورانس مارکوس علیه شرکت بل آتلانتیک دعوایی مطرح کردند و مدعی شدند این شرکت و تعدادی از دیگر شرکت‌های ارتباطی مرتکب رفتار ضد رقابتی مخالف با ماده یک قانون ضد تراست شرمن شده‌اند. خواهان‌ها مدعی بودند که این شرکت‌ها به منظور جلوگیری از بهره‌مند شدن شرکت‌های ارتباطی کوچک‌تر اقدام کرده‌اند و با خودداری از ورود به بازاری که شرکت ارتباطی دیگر در آن حوزه فعال است، مانع رقابت شده و هزینه‌ها را برای مشتریان افزایش داده‌اند. دعوا به وسیله قاضی دادگاه منطقه جنوبی نیویورک به علت عدم ارائه حقایق موضوعی در خصوص نقض قانون شرمن رد شد. این تصمیم به وسیله دادگاه تجدیدنظر نقض شد، ولی در سال ۲۰۰۶م دادگاه عالی آمریکا پذیرفت که به پرونده رسیدگی نماید. دادگاه عالی ایالات متحده با این استدلال که دعوا برابر بند ۶ قسمت «ب» ماده ۱۲ قواعد فدرال آمریکا اقامه نشده است، رأی دادگاه تجدیدنظر را نقض کرد. دادگاه عالی در این رأی ابتدا الزامات مورد نیاز در خصوص نحوه طرح دعوا درباره رفتار ضد رقابتی را وفق ماده یک قانون شرمن تشریح کرد. با استناد به

مادهٔ یک قانون شرمین که مقرر می‌دارد: «ورود به یک قرارداد، مجموعه یا تبانی به‌منظور تحدید تجارت ممنوع است»، دادگاه عالی رأی داد که اقدامات موازی که از سوی شرکت‌های رقیب به‌طور هم‌زمان انجام می‌شود، اگرچه می‌تواند دلالت بر یک توافق برای اقدام یکسان داشته باشد و درنهایت به عملکرد ضد رقابتی منجر شود، ولی این اقدامات موازی به‌تنهایی برای اثبات نقض قانون شرمین کفایت نمی‌کند. سپس دادگاه عالی با حمایت از رد دعوا از سوی دادگاه بدوی اعلام کرد که در دادخواست تومبلی حقایق موضوعی که بنابر آن‌ها دعوا قابلیت استماع داشته باشد و به‌موجب آن دادگاه بتواند ورود خواننده به یک تبانی را احراز نماید، ارائه نشده است. به عبارت دیگر، خواهان فقط مدعی ورود خواننده به یک تبانی ضد رقابتی بوده است، بدون اینکه جزئیات بیشتری که این ادعا را اثبات نماید، ارائه کند (Steinman, 2016, p.344). پیش از این رأی، بنابر استاندارد که دادگاه در پروندهٔ «Gibson علیه Conley» مقرر کرده بود «همین که خواهان بخشی از حقایق موضوعی را مطرح کرده باشد کفایت می‌کرد». به این ترتیب، دادگاه صرفاً در صورتی می‌توانست نسبت به رد دعوا اقدام نماید که یقین حاصل می‌کرد، خواهان امکان دست یافتن به دلایل و حقایق دیگر را داشته و با وجود این توانایی، آن‌ها را ارائه نکرده است (Calvar, 2011, p.201). رأی صادره در پروندهٔ تومبلی دیدگاه موجود در خصوص دادخواهی اجمالی موضوع بند ۱ قسمت «الف» قاعدهٔ ۸ را تغییر داد و استاندارد جدید و سخت‌تری را مطرح کرد که به‌موجب آن برای قابل استماع بودن دعوا می‌بایست حقایق کافی ارائه می‌شد.

رأی صادره در دعوای اقبال علیه اشکروت کاربرد استاندارد پذیرفته‌شده در پروندهٔ تومبلی را تأیید کرد و آن را به ورای دعوای ضد تراست گسترش داد. در این پرونده جواد اقبال، نصاب کابل‌های تلویزیونی پاکستانی‌الاصل، در نوامبر ۲۰۰۱ به اتهام توطئه برای فریب در خصوص اسناد هویتی دستگیر و در زندان متروپلیتن نیویورک بازداشت شد. او ادعا می‌کرد که مأموران FBI در پی حملات یازده سپتامبر، تنها با توجه به نژاد، مذهب یا ملیت او سیاست تبعیض‌آمیزی در خصوص وی روا داشته‌اند؛ به این صورت که در روز ورود وی به بازداشتگاه، مأمور زندان بدون اینکه وی اقدام تحریک‌آمیزی داشته باشد، او را به سمت دیوار هل داده، پس از ورود ضرباتی به سر و صورت، او را روی زمین کشیده و همچنین به وی لقب تروریست و قاتل مسلمان داده است. او می‌گفت که بعد از این رفتارها تقاضای خدمات پزشکی داشته، ولی به مدت دو هفته به خواستهٔ وی هیچ توجهی نشده است. اقبال تا زمان برگزاری دادگاه به مدت شش ماه بازداشت بود و پس از آن به دلیل استفاده از کارت امنیت اجتماعی فرد دیگری، مجرم شناخته شد و تا ژانویه ۲۰۰۳ در زندان به‌سر برد. پس از آزادی، وی با ادعای نقض حقوق اساسی خود به‌موجب قانون مسئولیت مدنی فدرال، علیه ایالات متحده طرح دعوا کرد و مدعی

شد که جان اشکروت، دادستان کل ایالات متحده، و رابرت مولر، مدیر FBI، شخصاً در خصوص بازداشت و رفتارهای تبعیض‌آمیز علیه وی تصمیم گرفته‌اند و با این تصمیم، موجبات ورود خسارت به او را فراهم کرده‌اند. اگرچه دفتر بازرس کل وزارت دادگستری قبلاً سوءاستفاده از بازداشت‌شدگان حادثه یازده سپتامبر را تأیید کرده بود، ولی دولت فدرال استدلال کرد که دلایل مورد ادعای آقای اقبال در خصوص مداخله مقامات دولتی در بازداشت مهاجران عرب و مسلمان و رفتار تبعیض‌آمیز علیه آن‌ها کافی نیست.

در این پرونده دادگاه بدوی به نفع اقبال رأی داد و در دادگاه تجدیدنظر هم تأیید شد، ولی دادگاه عالی با این استدلال که خواهان در ارائه جهات موضوعی کافی موفق نبوده است، رأی دادگاه تجدیدنظر را نقض کرد. دادگاه استدلال کرد که طبق رویه لازم‌الاجرا نمی‌توان مأموران دولتی را بدون اثبات اینکه آن‌ها به زیردستان خود دستور انجام اقدامات غیرقانونی داده‌اند یا از اقدامات غیرقانونی مرئوسان خویش آگاه بوده‌اند، مسئول دانست. دادگاه عالی اعلام کرد: «اولاً این دیدگاه که دادگاه باید تمامی ادعاهای موجود در دادخواست را حقیقت‌بینداری، در نتیجه‌گیری حقوقی قابل پذیرش نیست و دوم اینکه فقط دادخواستی از رد شدن مصون است که ادعاهای قابل استماع را در خود جای داده باشد. تعیین اینکه دادخواست ادعای قابل پذیرشی جهت تعلق خسارت مطرح کرده یا خیر مستلزم بررسی از طرف دادگاه است. در راستای انجام این وظیفه دادگاه حق ندارد که ادعاهای مطروحه را «حقیقت» بینداری بلکه این ادعا باید به وسیله حقایق موضوعی طرح شده حمایت شود. تنها زمانی که حقایق موضوعی به صورت صحیحی مطرح شود دادگاه باید اعتبار آن را فرض نماید و سپس تعیین کند آیا با این حقایق مطروحه می‌توان طرف دعوا را محکوم به جبران خسارت کرد یا خیر...».

استدلال دادگاه این بود از آنجا که حملات یازده سپتامبر از سوی مسلمانان عرب انجام شده است، تعجب‌آور نخواهد بود که بر اساس سیاست‌های مشروع دولت، ابزارهای قانونی برای دستگیری و زندانی کردن اشخاص مرتبط با حوادث در نظر گرفته شود. بدیهی است که این سیاست‌ها بر مسلمانان عرب هم تأثیر می‌گذارد؛ اگرچه هدف از وضع آن، نه مسلمانان‌اند و نه اعراب. با اعمال این معیار، دادگاه رأی داد که دادخواهی اقبال بر اساس قاعده ۸ قواعد آیین دادرسی مدنی فدرال نبوده، چراکه دلایل کافی در راستای اثبات اینکه بازداشت وی بر اساس سیاست‌های تبعیض‌آمیز بوده، ارائه نشده است (Steinman, 2016, p.347).

این دو پرونده که به صورت تلفیقی Twiqbal خوانده می‌شود و فرایند رسیدگی به دعوای حقوقی را برهم می‌ریزد، به‌نوبه خود تلاشی در راستای اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی است؛ چراکه بر اساس این دو رأی، خواهان می‌بایست ادله اثباتی خود را در دادخواست مطرح نماید و نمی‌تواند بدون ارائه دلیل و به امید تلاش دادرس برای کشف دلیل به طرح دعوا اقدام کند.

اهمیت این دو رأی به حدی بود که در ۲۲ جولای ۲۰۰۹ لایحه‌ای با عنوان «قانون احیای مجدد دادخواهی اجمالی» و کمی بعد لایحه‌ی مربوط به «قانون دسترسی آزاد به دادگاه‌ها» مطرح گردید، ولی هیچ‌کدام برای رأی‌گیری و تصویب به صحن علنی وارد نشد.

نتیجه

بنابر قانون آیین دادرسی مدنی اختیار شروع و استمرار دعوای حقوقی برعهده خواهان است (ماده ۲ و ۱۰۷)، اما پس از اینکه دادخواست در دفتر دادگاه ثبت و پس از اولین جلسه دادرسی و استماع دفاعیات خوانده تثبیت شد، دعوا مشمول اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی قرار می‌گیرد؛ اصلی که ضامن ثبات دادرسی، نظم، سرعت و صرفه‌جویی در هزینه‌های دادرسی و مانع اختلاط دعاوی و سردرگمی قاضی و اصحاب دعوا است. حل و فصل سریع اختلافات از یک سو و تضمین حقوق خوانده دعوا از سوی دیگر نتیجه پایبندی به این اصل است. با وجود آنکه در حقوق ایران و بسیاری از کشورهای دیگر به صراحت از این اصل نام برده نشده است، ولی با بررسی قوانین دادرسی مدنی می‌توان آثار اجرای این اصل را مشاهده کرد. وجود و اجرای این اصل در قانون آیین دادرسی مدنی ایران از نحوه تنظیم دادخواست (ماده ۵۱)، محتوای دادنامه (ماده ۲۹۶)، امکان برخی تغییرات در مرحله بدوی و تجدیدنظر (مواد ۹۸ و ۳۶۲) قابل استنباط است. در نظام دادرسی مدنی امریکا اگرچه دیدگاه عمومی بر این است که خواهان می‌تواند با طرح دعوا و بدون ارائه جهات موضوعی، طرف دیگر را وادار به افشای حقایق نماید، اما پیچیدگی این نظام که با نام دادرسی اجمالی شناخته شده است و طولانی و پرهزینه بودن فرایند رسیدگی موجب گرایش دادگاه عالی امریکا به ارائه استانداردهای جدیدی برای طرح دعاوی شد. سیاست دادگاه عالی این است که با تثبیت دعوا اختلاف به سرعت حل و فصل گردد و طرفین بابت مکانیزم‌های تغییر دادخواست وقت و هزینه اضافی صرف نکنند. به‌عنوان یک قاعده کلی، ماهیت دادرسی ایجاب می‌کند که حتی‌الامکان جلوی تغییر عناصر و ابتکارات طرفین دعوا پس از اولین جلسه دادرسی گرفته شود و در اولین جلسه دادرسی نیز پیش از هر تغییری باید به دقت به ارتباط و هم‌منشأ بودن ادعاهای جدید توجه کرد. هرگونه تغییر باید با رعایت بی‌طرفی دادرسی و حق دفاع طرفین صورت گیرد؛ به این ترتیب که تغییرات باید به اطلاع طرف دیگر رسانده و فرصت قانونی برای دفاع داده شود. در خصوص نقش دادرسی در اجرای این اصل باید توجه داشت که وی وظیفه اجرای عدالت را برعهده دارد و بنابراین باید در نهایت بی‌طرفی به فصل خصومت و صدور رأی بپردازد. ضمن اینکه تکلیف طرفین و دادرسی به رعایت اصل تغییرناپذیری پابرجا است، دادرسی از این امکان برخوردار است که به ایفای نقش بپردازد و به اداره دلیل اهتمام ورزد. ایفای نقش از طرف

دادگاه زمانی کارآمدتر می‌شود و غایت دادرسی، یعنی کشف حقیقت و اجرای عدالت، زمانی حاصل می‌شود که دادرس همت خود را برای کشف حقیقت بر پایه ادله ابرازی مصروف دارد. البته این نکته مهم باید رعایت شود که نقش فعال دادگاه بی‌حد و مرز نیست و اقدامات و تحقیقات باید در جهت تکمیل دلایل استنادی اصحاب دعوا و یا دلایل قانونی باشد و با سایر اصول حقوقی مانند اصل تسلط اصحاب دعوی مدنی و اصل تغییرناپذیری دعوی حقوقی تعارض نداشته باشد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. افشارنیا، طبیب و مبین، حجت (۱۳۸۹)، اطالعه دادرسی و توسعه قضایی، تهران: انتشارات خرسندی.
۲. السان، مصطفی (۱۳۹۴)، «اصل تغییرناپذیری دعوی حقوقی»، یادنامه دکتر کاتوزیان، تبریز: انتشارات ستوده.
۳. الماسی، نجاد علی و درگاهی، بهنام (۱۳۹۱)، «درآمدی بر کیفیت دادرسی در فرایند دادرسی کارآمد»، مجله دیدگاه‌های حقوق قضایی، ش ۵۸، ص ۴۷-۷۲.
۴. پورطهماسبی فرد، محمد و محسنی، حسن (۱۳۸۴)، «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا»، مجله کانون وکلا، ش ۲۱، ص ۵۳-۷۷.
۵. شمس، عبدالله (۱۳۸۱)، «اصل تناظر»، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۳۵ و ۳۶، ص ۸۶-۶۰.
۶. شمس، عبدالله (۱۳۸۸)، آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته، ج ۱، چ ۲۱، تهران: انتشارات دراک.
۷. شمس، عبدالله (۱۳۸۹)، آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته، ج ۲، چ ۲۲، تهران: انتشارات دراک.
۸. غمامی، مجید و محسنی، حسن (۱۳۹۰)، آیین دادرسی فراملی، چ ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۹. محسنی، حسن (۱۳۹۳)، اداره جریان دادرسی مدنی بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی، چ ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۰. محسنی، حسن (۱۳۸۵)، «مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آنها و چگونگی تمییز این اصول از تشریفات دادرسی»، مجله کانون وکلا، ش ۱۹۲ و ۱۹۳، ص ۹۹-۱۳۱.
۱۱. محسنی، حسن و غمامی، مجید (۱۳۸۵)، «اصول تضمین‌کننده عملکرد دموکراتیک در دادرسی و اصول مربوط به ویژگی‌های دادرسی مدنی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۷۴، ص ۲۹۶-۲۶۵.

۱۲. مولودی، محمد (۱۳۸۱)، «دعوی اضافی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۵۸، ص ۲۸۱-۳۰۰
۱۳. هرمزی، خیرالله (۱۳۹۲)، «تغییر عناصر دعوی: شرحی بر ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی»، مجله پژوهش حقوق خصوصی، ش ۳، ص ۳۳-۹.

ب) خارجی

14. Baganina, Pétral-Landry (2008), Immutabilité du litige et recevabilité des demandes nouvelles en appel, Gazette du Palais, Vol. 29.
15. Calvar, Cristina(2011), "Twiqbal: A Political Tool;Note", Journal of Legislation, Vol 37 , p.199-223.
16. Couchez, gerard, Langlade, pierre et lebeau, Daniel(1998), procedure civile, Dalloz. Paris.
17. Emson, Raymond(2004), E evidence, New york, :Palgrave Macmillan.
18. Hubbard , William(2013) , "A Theory of Pleading", University of Chicago Law School Chicago Unbound, Public Law and Legal Theory Working Paper, Available at <http://www.law.uchicago.edu/academics/publiclaw/index.html>.
19. Janssen, William M; Baicker-mckee, Steven F (2014), Mastering Multiple choice for federal civil procedure, USA: West academic publishing
20. Kean, Adrian (1989), The modern law of evidence, London: Butterworth.
21. Steinman, Adam (2016),"The Rise and Fall of Plausibility Pleading" ,Vanderbilt Law Review, Vol. 69,pp. 333- 399.
22. Stempel, Jeffrey W (2013), Learning civil procedure , second edition, , USA: West academic publishing.
23. Mignet, Jacques (1979), Immutabilité et évolution du litige, Préf. Pierre HÉBRAUD, Paris, L.G.D.J.

ج) اینترنتی

24. <http://www.j.ijri.ir/SubSystems/Jpri2/Showjudgement.aspx?id=ZVFwSGp6YWwVzgz1396/7/9>.